

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على محمد و آله الطاهرين

مروری بر جلسات گذشته:

بحث ما در ارتباط با دلالت حدیث سلطنت بود. عرض کردیم که یک قول چهارمی در این میان وجود داشت که می گفت چون این حدیث، سلطنت "علی المال" را مطرح می کند لذا نمی تواند برای ما استقلال در همه ی تصرفات را درست کند. گفتیم مرحوم آخوند به استقلال در همه ی تصرفات قائل است و شیخ هم در تنبیه چهارم به این قول اشاره کرده اند. آقای خوئی رضوان الله تعالی علیه هم همین را اختیار کرده اند. اما قول چهارم می خواهد بگوید نمی شود. شما استقلال در تصرف دارید اما تصرف شما نباید موضوع حکم را بردارد. در "الناس مسلطون علی اموالهم" این "علی اموالهم" به اصطلاح، متعلق المتعلق است. "تصرف" متعلق است که حذف شده، متعلق المتعلق هم "مال" است و متعلق المتعلق هم موضوع است. دیروز هم عرض کردم که آقایان این قاعده را قبول دارند. مثل استقبال کعبه است که کعبه موضوع می شود. قصد امر که در تعبدی و توصلی خواندیم. وقتی می گوییم "قصد امر" امر، متعلق المتعلق می شود لذا در رتبه ی موضوع می رود. برای همین در بحث تعبدی و توصلی می گفتند که دور پیش می آید، چون امر در رتبه ی موضوع است. مثل همان کعبه که در رتبه ی موضوع است. این جا هم شما استقلال دارید. عیبی ندارد که بگوییم مردم بر این که در مالشان تصرف کنند، سلطنت دارند. تصرف متعلق است و از طرف دیگر می گویند چون حذف متعلق صورت گرفته است این جا عمومیتی وجود دارد، ولی تصرف متعلق است. "مال" متعلق

المتعلق است و در رتبه ی موضوع است. پس "مال" موضوع است و "تصرف" متعلق است و "جواز تصرف در مال" هم که حکم است. بدون شرط، تصرف در مال جائز است. گفته اند که از توی این استقلال در می آید. آخوند و شیخ هم این را گفته اند اما نظریه ی چهارم می گوید این تصرف نباید مزیل موضوع باشد. لذا اگر کسی خواست تصرفی کند که موضوع را از بین ببرد، مال را از بین ببرد، مثلا إعراض کند، این قانون دیگر به درد نمی خورد. یا اگر خواست مالش را بفروشد یا هبه اش کند، این قانون دیگر به درد نمی خورد. عرض هم کردم که برخی گفته اند که اگر کسی خواست مالش را بخورد، این تصرف را چه کار کند؟! چه کار باید بکنیم؟! بگوییم این تصرف مزیل موضوعش است و این "الناس مسلطون علی اموالهم" آن را نمی گیرد؟! این قول چهارم می خواهد یک تضییقی ایجاد کند و بگوید این طور نیست که هر تصرفی مد نظر باشد ولو این که ما بگوییم حدیث، مسوق برای رفع محجوریت و ممنوعیت و اثبات استقلال است.

بعد عرض کردیم که باید ببینیم موضع فقهاء ما و حتی جناب شیخ در رابطه با این قول چهارم چیست؟ گفتیم شیخ از قانون سلطنت، در مساله ی لزوم معاطاة استفاده کرده است. البته الان بحث ما سر صحت معاطاة است که آیا حدیث سلطنت، صحت می آورد یا نه؟ شیخ فتوی دادند که صحت نمی آورد. چون ناظر به کیف و انواع سلطنت است. کاری به اسباب ندارد و لذا نمی شود صحت معاطاة را از آن درآورد. اما در لزوم معاطاة شیخ گفته است که من می توانم یک طوری تقریرش کنم که از سلطنت، لزوم معاطاة هم در بیاید. بعد هم عرض کردیم که تقریراتی که برای استفاده ی از "الناس مسلطون علی اموالهم" هست، یکی تقریرش طوری است که شبهه ی مصداقیه ی عام می شود. شیخ

این طوری تقریر نکرده است بلکه خیلی فنی تقریر کرده اند. شبهه ی مصداقیه ی عامش را هم گفتیم. شبهه این است که من بگویم بعد از فسخ، شک می کنم که آیا من مسلط هستم و می توانم تصرف کنم؟ "الناس مسلطون" می گوید تصرف کنید. آقایان اشکال می کنند که خب شما بعد از فسخ، در این که مال شماست شاکّ هستید! چطور می خواهید با اطلاق "الناس مسلطون" اثبات موضوع کنید؟! هیچ تکلیفی برای خودش موضوع درست نمی کند. مثلاً "العلماء یجب اکرامهم" را داریم. خب این که نمی گوید اگر شما شک کردید که زید عالم است یا نه، "یجب اکرامهم" می گوید اکرامش کنید! علماء هم موضوع است و به اصطلاح متعلق المتعلق است. اکرام متعلق است، علماء هم متعلق آن متعلق است و در نتیجه موضوع است. این جا همین طور است. این جا می گویند بعد از این که این آقا فسخ کرد، مالک قبلی فسختُ گفت، رجعتُ گفت، دیگر شما شاک هستید که آیا هنوز مالک هستید یا نه؟ چرا شاک هستید؟ چون نمی دانستید که معاظاء عقد لازم است یا جائز؟ اگر لازم است که هنوز مال شماست و اگر جائز است، دیگر وقتی فسخ کرد مال شما نیست! چون شاک هستید و الان در مقام این بحث هستیم که آیا معاظاء لازم است یا نه، بعد از فسخ و رجعت شما در مالیت شک می کنید. آیا می شود با دلیل برای خودتان موضوع درست کنید؟ نمی شود! شیخ گفتند بله! این اشکال وارد است و ما هم این طوری تقریر نمی کنیم.

بحث ما سر این است که اگر این آقا قبل از فسخ، "الناس مسلطون علی اموالهم" می گوید این مال شماست و لذا بر آن مسلط هستید و می توانید هر گونه تصرفی بکنید. یکی از انواع تصرفات این است که مانع مزاحم ها بشوید. نمی گذارید بیاید مال شما را ببرد! یعنی نمی گذارید فسخ کند. نه این

که طرف بیاید فسخ کند و بعد شما شک کنید و بعد بخواهید از قاعده ی سلطنت استفاده کنید. بله! این شبهه ی مصداقیه است. اما در تقریر شیخ، شما اساساً نمی گذارید فسخ شود. "نمی گذارید" یعنی شارع نگذاشته است. یعنی اطلاق سلطنت مانع فسخ و نفوذ آن است. شیخ این طوری تحلیل کرده است.

اشکال سندی و دلالی محقق خوئی به استفاده ی از حدیث سلطنت برای اثبات لزوم معاطاة:

محقق خوئی هم در التنقیح فی شرح المکاسب، ج 1، ص 104، ذیل بحث "اصالة اللزوم فی المعاطاة" خیلی قشنگ ولی کوتاه حرف شیخ را می زنند.

"ثم ذکر الشیخ توہما فی المقام و هو أن کونه مالا له بعد الفسخ غیر معلوم و الروایة دلّت علی اثبات سلطنة لكل انسان علی ماله لا علی مال غیره و أجاب عنه بأن الاستدلال إنما هو بالنسبة إلی قبل الفسخ و الرجوع و أن نفوذ الفسخ و إرجاع مال الغير بدون رضاه مناف لسلطنة المطلق..."

می گوید اطلاق سلطنت مانع فسخ است نه این که شبهه ی مصداقیه باشد.

"و هذا الدفع و إن کان متینا إلا أنه لا یمكن الاستدلال بالحديث لضعف سنده أولا و عدم دلالتہ ثانيا..."

آقای خوئی می گوید بله! این حرف خوبی است و شبهه ی مصداقیه را شیخ این طوری جواب داده است و دیگر از باب شبهه ی مصداقیه هیچ مشکلی با حدیث سلطنت نداریم. پس مشکلاتان چیست؟ می گوید ما با سند حدیث مشکل داریم که این بحث را قبلاً کرده ایم. می گویند یک اشکال دلالی هم داریم و آن این که آیا می شود از حدیث سلطنت، إعدام موضوع سلطنت را در آورد؟ ایشان می گوید نمی شود. دوباره ما را سراغ مختارشان بر می گرداند. می گویند مختار من در بحث صحت، این بود که حدیث سلطنت برای اثبات استقلال در تصرف و عدم ممنوعیت و محجوریت مالک آمده است. لذا به قول مشهور و آقای خوئی، اگر شک کردیم که بیع زوجه نسبت به مال خودش، محتاج اجازه ی شوهر هست یا نه؟ حدیث سلطنت می گوید محتاج نیست. اما اگر کسی بخواهد این سلطنت را از بین ببرد یا بخواهد این سلطنت را حفظ کند، این ها را از خود حدیث سلطنت نمی شود در آورد. خیلی قشنگ هم می گویند برای همین این اشکال را کرده اند که با حدیث سلطنت نمی شود إعراض را درست کرد چون إعراض، موضوع را از بین می برد. شما می خواهید سلطنت بر مالتان را با إعراض از بین ببرد، خب این از حدیث سلطنت در نمی آید.

از دیدگاه محقق خوئی، حدیث سلطنت حتی از اثبات صحت بیع نیز ناتوان است:

بعد یک ترقی می کنند که عجیب است. می گویند بلکه اگر صحت بیع با ادله ی خودش درست نباشد، با سلطنت نمی شود بیع را درست کرد! یعنی حتی نمی توانید مالتان را بفروشید! چرا؟ چون فروختنش، إعدام سلطنت است.

"بل لو لم یثبت صحة البیع بأدلتها لم نكن نحکم بصحته بهذه الروایة..."

می گویند نه تنها إعراض - خیلی عجیب است - با حدیث سلطنت درست نمی شود بلکه تملیک هم با حدیث سلطنت درست نمی شود. ایشان می گویند اگر می بینید من صحت تملیک عین را فتوی می دهم به این خاطر است که غیر از حدیث سلطنت، ادله ی جداگانه ای برای بیع دارم. چرا نمی شود با حدیث سلطنت، صحت تملیک را درست کرد؟!

"لأنه إعدام للسلطنة و ازالة لها..."

این نمی تواند موضوع خودش را از بین ببرد. البته منظورشان، سلطنت علی المال است. یعنی إعدام مال دارید می کنید و وقتی إعدام مال کردید، سلطنت هم از بین می رود. چون سلطنت اضافه ای بین المالك و المملوك است. طرف اضافه که از بین برود سلطنت هم می رود.

اشاره ای اجمالی به عدم هماهنگی مباحث اصولی و فقهی بعضی از بزرگان:

البته بعدا روی این استدلال کار می کنیم. این ها برخلاف بحث های اصولی شان این جا خیلی با اضافات کار می کنند. در اصول به مشکل می خوردند و می گویند اضافه نمی شود، مندرک در اطراف است، این جا که می رسند همه اش با اضافه کار می کنند. البته حق هم همین است. چون بحث عقلائی ما توجه به اضافات است. سلطنت هم همین طور است. علی ای حال ایشان می گویند وقتی مالت را می دهی سلطنت از بین رفته است. بعد می گویند:

"و قد ذكرنا أن الحديث ناظر إلى استقلال المالك فيما له السلطنة..."

مالك مستقل است منتهی در چیزی که بر آن سلطنت دارد. اما جواز ازاله اش نمی شود.

"فالحديث اجنبی عن المدعی."

اشکال اول به محقق خوئی: تهافت گفتار ایشان در بحث لزوم معاطاة با بحث صحت آن. خب اولین نکته ای که می خواهیم خدمت حضرت آیت الله خوئی عرض کنیم این است که شما در بحث صحت معاطاة، حرف آخوند را تایید کردید و گفتید حدیث بر اثبات معاطاة دلالت نمی کند. چرا؟ گفتید به خاطر این که حدیث نه کما و نه کیفا ناظر به سبب نیست. بلکه ناظر به استقلال است. بسیار خب! آن جا - در بحث صحت معاطاة - که می گفتید حدیث ناظر به استقلال است، به مساله ی هبه ی زوجه نسبت به مالش، یا بیع زوجه نسبت به مالش مثال زدید. آن جا گفتید، این جا هم - در بحث لزوم معاطاة - می گوید:

"فإذا احتمل اشتراط صحة بیع الزوجة بإذن زوجها فتتسمك بالحديث فی رفعه"

آن جا هم که خواندیم همین بود:

"أن تكون ناظرة إلى سلطنة المالك من جهة اضافة المال إليه - در مقابل محجوریت و ممنوعیت - فمعنی الروایة أن سلطنة الناس علی اموالهم تامة فلا تتوقف تصرفاتهم المشروعة علی إذن الغير أو إجازته و علیه فإذا شك فی اعتبار إذن الغير أو إجازته فی صحة البيع كما احتملوا اعتبار إذن الزوج فی صحة هبة الزوجة اموالها للغير رفع اعتبره بالحديث."

آن جا - در بحث لزوم معاطاة - درباره ی بیع بود این جا - در بحث صحت معاطاة - درباره ی هبه است. فرقی هم نمی کند و درست است. اما الان نتیجه ی حرفتان این است که این جا هم از حدیث

سلطنت نمی شود استفاده کرد. شما اگر شک کردید که هبه ی زوجه نسبت به مالش نیاز به إذن زوج دارد یا نه؟ باز هم حدیث سلطنت به درد نمی خورد. چرا؟ چون هبه اعدام موضوع است. این جا می گویند اگر زوجه خواست مالش را بفروشد، حدیث سلطنت به درد نمی خورد. شما بالاخره باید تکلیف ما را روشن کنید. شما دائره ی دلالت حدیث سلطنت را در فضای سوم تحلیل می کنید یا در فضای چهارم که محقق ایروانی می گویند؟! بالاخره با حدیث سلطنت می شود استقلال در هبه یا بیع را درست کرد؟ یا خیر! بلکه استقلال در بیع، استقلال در هبه، استقلال در اعراض، به خاطر این که معدوم موضوع سلطنت است با حدیث سلطنت درست نمی شود؟!

احتمال وجود یک راه حل برای جمع بین عبارات محقق خوئی:

البته برای جمع عبارت ایشان یک راه حل وجود دارد. آن هم این است که بگوییم مشروعیت بیع سر جای خودش ثابت است - قبلاً گفته اند که حدیث سلطنت جاهایی به کار می رود که مشروعیت قبلاً اثبات بشود و مشروعیت بیع و هبه قبلاً اثبات شده است - بعد هم این طوری بگوییم که معنای مجموع فرمایشات شما این می شود که آن جا فرمودید:

"فإذا شك في اعتبار إذن الغير أو إجازته في صحة عقد بعد ثبوت مشروعيته."

این جا هم تقریباً همین را فرمودند منتهی به یک بیان دیگر:

"بل لو لم يثبت صحة البيع بأدلتها"

یعنی ما می توانیم این طوری جمعش کنیم که باید یک جای دیگری مشروعیت درست شود تا بعد سلطنت بیاید استقلال را درست کند.

دفع احتمال فوق:

اما باز هم این به درد نمی خورد. بله! بیع در جای خودش با آیه ی "أحل" مساله اش حل می شود. ادله ی جواز هبه، مساله اش را درست می کند. بیع و هبه و آن عقودی که در جای خودشان با ادله شان حل می شود، مشکلی ندارند اما سوال این است که سلطنت نمی تواند وارد جایی بشود که موضوعش را اعدام می کند. اگر من گفتم که در سلطنت موضوعی به نام مال دارم، من استقلال آن دسته از تصرفاتی را می توانم درست کنم که موضوعشان را اعدام نکنند. اگر بیع در جای خودش درست است، اشکالی ندارد اما معدوم موضوع است. اگر هبه در جای خودش درست است، خوب باشد! اما معدوم موضوع است. شما اگر جایی تصرفی داشتید که از آن اعدام موضوع در می آمد و آمدید فتوی دادید که سلطنت قاصر است از این که استقلال را در جایی درست کند که تصرف، معدوم موضوع است به مشکل می خورید و سلطنت را نمی توانید در بیع و هبه به کار ببرید. چون خودش در دلالتش ضیق دارد.

هماهنگی گفتار شیخ در بحث صحت معاظاة با بحث لزوم آن:

در مقابل آقای خوئی، مرحوم شیخ می گوید من می توانم از حدیث استفاده کنم. می گوید من به معنای سوم قائل هستم نه معنای چهارم. من معنای اول و دوم را قبول ندارم فلذا معاطاة را با آن ها درست نمی کنم. اما حدیث سلطنت را ناظر به امضای استقلال تصرف می دانم مطلقاً! چه تصرفی که معدوم موضوع باشد چه نباشد. لذا جناب شیخ در مقابل محقق خوئی محکم ایستاده است و می گوید که من سومی را قبول دارم. صحت معاطاة را با آن در نمی آورم اما لزوم معاطاة را با آن در می آورم ولو این که معاطاة، تصرف معدوم موضوع باشد و تملیک عین باشد. محقق خوئی باید تکلیف خودش را روشن کند.

اشکال دوم به محقق خوئی: عدم پاسخ گویی به اشکال محقق اصفهانی:

مضاف بر این که یک اشکال دیگری بر محقق خوئی وارد است. آن جا که گفتند حرف شیخ درست است و گفتند "هذا متین" باید اشکال محقق اصفهانی را هم جواب بدهند. البته این بحث اصلی ما نیست. ما بعداً در مورد لزوم معاطاة درباره ی این مبحث صحبت می کنیم. فعلاً داریم در مورد چهار فضای مکاسب بحث می کنیم. ولی اگر محقق خوئی بخواهد حرف شیخ را در این فضا - یعنی استفاده از اطلاق سلطنت برای اثبات لزوم و عدم نفوذ فسخ - تایید کند باید جواب محقق اصفهانی را بدهد و عجیب است! یعنی اگر اشکال محقق اصفهانی درست در نیاید اصل مساله دچار اشکال می شود. محقق اصفهانی از طریق فسخ عقد وارد شده است. گفته فاسخ دارد فسخ عقد می کند. نمی خواهد که مال یا سلطنت را خراب کند.

لذا ما دو مطلب به آقای خوئی عرض می کنیم. نه این جا دلالت حدیث سلطنت خیلی قشنگ و مرتب درست شد و اشکالات محقق اصفهانی هم فقط نقضی حل شد و و نه آن جا حل شد. تازه جمع بین حرفشان در حدیث سلطنت از جهت لزوم یا از جهت صحت با هم جور نمی شود.

ان شاء الله فردا بیان امام را شروع کنیم و بعد هم قول مختارمان را بگوییم.

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين.